

## نیم نگاهی به سوره‌ی توبه!

### نادره افشاری

نام دوم سوره‌ی توبه را در قرآن، برائت گفته‌اند که به معنای بیزاری است. انشای این سوره آخرین مرحله‌ای است که آن را وحی یا نزول قرآن نامیده‌اند؛ به همین دلیل هم سوره‌ای مدنی است؛ به این مفهوم که در اوج قدرت سیاسی/ایدئولوژیک محمد بر زبان او جاری شده است. در واقع می‌توان سوره‌ی توبه را تکامل دیدگاه‌های قدرت طلبانه‌ی محمد تعریف کرد. چرا که اگر سوره‌های دیگر قرآن «به نام خداوند مهربان و بخشنده» آغاز می‌شود، در این سوره، محمد از زبان الله از همان آغاز شمشیرش را بر علیه دگراندیشان از رو می‌بندد و ایشان را چه در این جهان و چه در جهان دیگر به قتل و حرق و شکنجه و دیگر عذاب‌های الیم و شدید تهدید می‌کند. سوره‌ی توبه نهمین سوره‌ی قرآن است و 129 آیه دارد.

آیه‌ی نخست با بیزاری الله و محمد از مشرکان و کسانی که با آن‌ها پیمان بسته‌اند، آغاز می‌شود؛ بی توجه به این که محمد خود با مشرکان پیمان بسته است.

در آیه‌ی دوم «پس چهار ماه به شما [غیرمسلمانان] مهلت داده شده است که در این سرزمین سیر کنید و بدانید که از الله [یا لشکر مسلمانان] نتوانید گریخت و اوست که کافران را رسوا می‌سازد.»

ویژگی خاصی که در این آیه‌ها به چشم می‌خورد، در هم شدن نقش کفار و مشرکان است. شاید هم تفکیک‌هایی که ما بعدها بین این دو گروه عقیدتی خوانده و شنیده‌ایم، ساخته و پرداخته‌ی ذهن علمای اسلامی متاخر است و خود «الله» و محمد بین این دو گروه اعتقادی تفکیکی قائل نبوده‌اند.

شادروان علی دشتی در کتاب پر ارجش «23 سال رسالت» اشاره‌ای دارد به این که در قرآن، چهره‌ی محمد و الله گاه چنان در هم پیچیده می‌شود که تفکیک این دو چهره از هم غیرممکن است. گاه آیه‌ای در ابتدا از سوی الله انشاء می‌شود ولی در ادامه به بیان نقطه نظرات و منافع استراتژیک محمد می‌پردازد. آیه‌ی اول و دوم سوره‌ی توبه هم چنین مکانیسمی دارد؛ چرا که اگر الله و پیامبرش از مشرکان بیزارند، چگونه پیامبر با ایشان پیمان بسته است؟! داستان پیمان بستن پیامبر با مشرکان هم برمی‌گردد به حجی که محمد در سال هشتم یا نهم هجری برنامه ریزی کرده بود، ولی اهل مکه از ورود محمد به مکه جلوگیری می‌کنند و محمد شخصا با ایشان پیمانی موسوم به «حدیبیه»

می‌بندد و در این قرارداد با مشرکین قرار می‌گذارد که مسلمانان، سال بعد برای انجام مراسم حج به مکه سفر کنند. حتی نوشته‌اند که در متن صلح‌نامه یا قرارداد حدیبیه، محمد در ابتدا نامش را محمد رسول‌الله می‌نویسد؛ اما اهل مکه می‌گویند که اگر ما تو را به پیامبری قبول داشتیم، چه جای این همه جنگ و کشمکش می‌بود؟! محمد در آغاز از علی می‌خواهد نامش را تصحیح کند، اما او سرباز می‌زند: که به خدا بر نام تو خط بطلان نمی‌کشم. بعد محمد خود، در متن قرارداد بر ادعای پیامبری‌اش خط بطلان می‌کشد و خود را محمد ابن عبدالله می‌نامد! در این بین موقعیت استراتژیک محمد تغییر می‌کند و او چون دیگر ضرورتی برای ماندن بر سر پیمان‌ش نمی‌بیند، از زبان الله قرارداد را یک طرفه فسخ کرده، به مکه حمله می‌کند.

در آیه‌ی سوم «در روز حج بزرگ [حج اکبر] از جانب الله و پیامبرش به مردم اعلام می‌شود که الله و پیامبرش از مشرکان بیزارند؛ پس اگر توبه کنید برایتان بهتر است و لی اگر سرپیچی کنید، بدانید که از الله نتوانید گریخت. و کافران را به عذابی دردناک بشارت ده!» در این آیه جایجا شدن نقش ضمیر سوم شخص جمع و دوم شخص جمع و دوم شخص مفرد قابل تعمق است!

در آیه‌ی بعد با این که الله در اولین آیه‌ی این سوره، نفرت و بیزاریش را از پیمان بستن با دگراندیشان [کافران و مشرکان] نشان داده است، اما به نوعی این پیمان را تحمل می‌کند و در آیه‌ی بعدی [چهارم] می‌گوید: «مگر آن گروه از مشرکان که با ایشان پیمان بسته‌اید. و در پیمان خود کاستی نیاورده‌اند [زیر قولشان نزده‌اند] و با هیچ کس بر ضد شما هم دست نشده‌اند. با اینان به پیمان خویش تا پایان مدتش وفا کنید...»

این ارفاق فقط مربوط می‌شود به همان چهار ماهی که قرار است آتش بس ادامه داشته باشد؛ یعنی پس از سپری شدن ماه‌های رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم.

در آیه‌ی پنجم محمد دریافت این دستور را از سوی الله اعلام می‌کند: «و چون ماه‌های حرام به پایان رسید، هر جا مشرکان را یافتید، بکشید و بگیرید و حبس کنید و در همه جا به کمینشان بنشینید...» و البته الله در ادامه‌ی همین آیه، برای جدایی انداختن بین تیپ‌های مختلف دشمنان محمد، این دستور را هم انشاء می‌کند: «اما اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، از آن‌ها دست بردارید...» در آیه‌ی شماره‌ی 7 الله باز هم قول پیشینش را نقض می‌کند و می‌فرماید: «چگونه مشرکان را با خدا و پیامبر او پیمانی باشد؟ مگر آن‌هایی که نزد مسجد الحرام با ایشان پیمان بستید. اگر بر سر پیمان‌شان ایستادند [شما هم] بر سر پیمان‌تان بایستید...» آیه‌ی شماره‌ی 8 بار دیگر شك به دل مسلمانان

می‌اندازند که: «چگونه پیمانی باشد که اگر بر شما پیروز شوند، به هیچ عهد و سوگند و خویشاوندی وفا نکنند؟ به زبان خشنودتان می‌سازند و در دل سر می‌پیچند و بیشترین عصیانگر اند.» مفهوم این آیه این است که با این‌که جماعت مورد نظر هنوز پیمان با شما را شکسته‌اند، اما چون احتمال دارد که پیمانتان را بشکنند، پس بهتر است که پیامبر خود پیشدستی کند و پیمانش با ایشان را بشکند.

زمینه سازی این پیمان شکنی هم در آیه‌ی شماره‌ی 9 این‌گونه آغاز می‌شود: «آیات خدا را به بهای اندک فروختند و مردم را از راه خدا باز داشتند و بدکاری کردند.» و در شماره‌ی 10: «عهد و سوگند و خویشاوندی هیچ مومنی را رعایت نمی‌کنند و مردمی تجاوزکارند.»

در آیه‌ی شماره‌ی 11 شرط گذشت از ایشان را، توبه کردن، مسلمان شدن، نماز گزاردن و زکات دادن قرار داده است. به این مفهوم که در صورتی که به تمام ضوابط مسلمانی تن در دادند، برادران دینی محمد و یارانش شناخته می‌شوند. اما باز هم در آیه‌ی شماره‌ی 12 تهدیدها جدی و جدی‌تر می‌شود: «اگر پس از بستن پیمان، سوگند خود [را] شکستند و در دین شما طعن زدند، با پیشوایان کفر قتال کنید که ایشان را رسم سوگند نگه داشتن نیست، باشد که از کردار خود [طعن زدن به پیامبر] باز ایستند.»

قتال کردن از ریشه‌ی قتل و به مفهوم جنگ به قصد کشتن و از میان برداشتن است. در این آیه باز هم برای تفرقه انداختن میان دگراندیشان، محمد فرمان نابودی و جنگ و قتال با پیشوایان کفر [ائمه الکفر] را صادر می‌کند و بر نابودی کسانی که بر باورهای پیشینشان پایدار مانده‌اند و تن به پیشوایی و رهبری و پیامبری محمد نداده‌اند، تاکید می‌ورزد. این آیه مفهومی جز این ندارد که دیگران یا «باید توبه کنند و نماز بر پای دارند و زکات بپردازند» و یا مرگ و پیمان شکنی از سوی محمد را انتظار بکشند.

آیه‌ی شماره‌ی 13 یکی از همان آیه‌هایی است که در آن نقش محمد و الله در هم تنیده می‌شود: «آیا با مردمی که سوگند خود را شکستند و آهنگ اخراج پیامبر کردند و آن‌ها بر ضد شما دشمنی آغاز کردند، نمی‌جنگید؟ آیا از آن‌ها می‌ترسید؟ حال آن که اگر ایمان آورده باشید، سزاوارتر است [و بهتر است] که از الله بترسید و بس!»

در این مرحله دستورات برای پیمان شکنی و عذاب طرف‌مقابل صریح‌تر و سیستماتیک‌تر می‌شود: «با آن‌ها بجنگید. الله ایشان را [به دلیل دگراندیشی] به دست شما عذاب می‌دهد و خوارشان می‌سازد و شما را پیروزی می‌دهد و دل‌های مومنان را خنک می‌کند.» (ش14) دل‌های مومنان چگونه خنک می‌شود؟ با کشتار

ایشان و با عذاب ایشان به دست مسلمانان و با خواری ایشان و صد البته شکست ایشان در این جنگ عقیدتی.

در آیه‌ی شماره‌ی 15 الله [محمد] اولتیماتومی به مجاهدان و غازیان این جنگ و دیگر جنگ‌های عقیدتی می‌دهد که: «آیا پنداشته‌اید که [الله] شما را به حال خود وامی‌گذارد، بی آنکه معلوم شود چه کسانی جهاد می‌کنند و چه کسانی هم‌راز الله و محمد و مومنان هستند؟! و در انتها تأکید می‌شود که: «الله به هر کاری که می‌کنید، آگاه است.»

گویا در این مرحله در ارتش محمد هم اتفاقاتی می‌افتد. عده‌ای هستند که نمی‌خواهند جهاد کنند. یا به دلیل نسبی که با قریشیان دارند و یا به دلیل ترس از مرگ و ... کسانی هم هستند که گویا رازدار مومنان و محمد و الله نیستند و برای دشمن [کفار و مشرکان] مثلاً جاسوسی می‌کنند. این اولتیماتوم با این تأکید که الله و بالطبع محمد از ضمیر شما خبر دارد، ضد ضربه را به این مومنان دروغین و جاسوسان و سخن‌چینان وارد می‌کند.

از آیه‌ی شماره‌ی 17 به بعد خط فاصل دیگری بین مردم کشیده می‌شود. اولین فاصله‌گذار این گونه است: «مشرکان را نرسد که در حالی که به کفر خود اقرار می‌کنند، مسجدهای الله را عمارت کنند. اعمال ایشان ناچیز است و در آتش جاویدانند. گویا این آیه برمی‌گردد به کسانی که مسجدی ساخته‌اند و چون محمد آن مسجد را نپسندیده است و یا از سازندگان آن دل خوشی ندارد، دستور داده است آن مسجد را ویران کرده، با خاک یکسان کنند. این سازندگان مسجد هم مشرک و کافر خوانده می‌شوند که پا از حریم خود تجاوز کرده و مسجد الله را عمارت کرده‌اند. مجازات ایشان هم سوختن در آتش خشم الله و محمد در منطقه‌ای به نام جهنم است که جاویدان - بی‌زمان - در آن می‌سوزند.

البته در این آیه می‌توان پرسش‌های بدون پاسخ بسیاری از جهان عدم مطرح کرد که مثلاً: در آنجا مکانیسم زمان چگونه است و مکان در عدم چه تعریفی دارد و مفهوم جاویدان که به هر صورت نشان دهنده‌ی زمان درازی است، در خلاء و عدم چه تعریفی می‌تواند داشته باشد و محل انجام این مجازات‌ها و این شکنجه‌گاه و به عبارتی جهنم در کجای این کهکشان مادی قرار دارد و ماده که عنصر تشکیل دهنده‌ی بدن انسان است، در این نابودی به چه شکلی در خواهد آمد و چگونه در يك محل مشخص و زمان مشخص می‌توان ماده را که پراکنده و پوسیده و تبدیل به هزار و يك عنصر دیگر شده است، گرد آورد و سوزاند؟ با این تأکید که هیچ ماده‌ای نمی‌تواند توان سوزاندن دائمی داشته باشد و هیچ ماده‌ای هم نیست که بتوان آن را برای مدت نامحدودی سوزاند. هر ماده‌ای در نقطه جوش خاصی و نقطه ذوب ویژه‌ای تبخیر و سوزانده شده، تبدیل به انرژی می‌شود.

بنابر این اساس موضوع جاویدان بودن فعل سوزاندن از کارکرد می‌افتد. مکان حادثه هم چون طبق گفته‌های خود قرآن و متولیان اسلام، مکان مادی بخصوصی نیست، پس نمی‌تواند وجود واقعی و تاریخی و جغرافیایی داشته باشد.

به بیان محمد کسانی که مسجد الله را عمارت می‌کنند، کسانی‌اند که به الله و روز قیامت ایمان دارند. یعنی همان روز بی‌زمان و بی‌مکان و غیر مادی. نماز می‌گذارند و زکات - یعنی مالیات - به محمد می‌دهند و خرج او را تقبل می‌کنند و جز از الله نمی‌ترسند. یعنی الله کسی است که وحشتناک و ترسناک است و باید از او همیشه در ترس و لرز به سر برد.

در این مرحله هم محمد یا الله يك خط فرضی دیگر میان همین نمازگزاران و معتقدین به قیامت و زکات دهندگان و خدا ترسان می‌کشند که: «امید است که اینان از هدایت یافتگان باشند.» (ش 18)

در این آیه يك مسلمان و يك مومن، اگر نماز بگذارد و به قیامت معتقد باشد و زکات بدهد و جز از خدا نترسد، معلوم نیست که بتوان او را مسلمان واقعی به حساب آورد و از هدایت‌یافتگان محسوب کرد. در واقع این آیه راه را برای تکفیر کسانی که به فرمان رهبری زمان و ملایان متولی اسلام تمکین نمی‌کنند، باز گذاشته است که بتوانند این جماعت مسلمان را هم به بهانه‌های ابتکاری و بر اساس منافع حاکمان شرعی وقت، به چارمیخ کشید.

این خط‌کشی‌ها به این صورت ادامه می‌یابد که: «آیا آب دادن به حاجیان و عمارت مسجدالحرام را با کرده‌ی کسی که به الله و روز قیامت ایمان آورده و در راه الله جهاد کرده، برابر می‌دانید؟ نه نزد الله [این دو جماعت] برابر نیستند و الله ستمکاران را هدایت نمی‌کند.» (ش 19) در تفسیر این آیه می‌توان گفت که برای محمد تنها کسانی مسلمان واقعی هستند که برای منافع استراتژیک پیامبرشان می‌جنگند و به کارهای حقوق بشرانه و انسانی‌ای از قبیل آب دادن به تشنگان و حتی بازسازی مسجدالحرام بسنده نمی‌کنند. تاکید آخر جمله بر عدم هدایت ستمکاران از سوی الله و بلافاصله پس از این فاصله‌گذاری بین دو قشر مختلف مسلمانان قابل تأمل است. البته مترجم در زیر نویس این آیه و در رابطه با شان نزول این آیه نوشته است که مراد از مجاهد، حضرت امیرالمومنین علی‌ابن ابیطالب است.

در آیه‌ی شماره‌ی 20 خط‌مشی اصلی مسلمانان واقعی مشخص می‌شود: «آنان که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه الله به مال و جان خویش جهاد کردند، در نزد الله درجه‌ای عظیم‌تر دارند و کام‌یافته‌گانند.»

کسانی که اسلام را در وجه عرفانی و انسانی آن می‌فهمند، باید توجه داشته باشند که اگر محمد زمانی از «لا اکراه فی الدین» و «لکم دینکم ولی دین»

سخن گفته است، مربوط به زمانی بوده است که هنوز شرایط و امکان تحقق حکومت اسلامی را برای خودش میسر نمی‌دید. به همین دلیل هم با ادبیاتی انسانی و دگراندیش پسند و صلح‌جویانه [البته با همان زبان 1400 سال پیش] با پیرامونش برخورد می‌کرد. اما پس از دست یافتن به بخشی از قدرت و تصور امکان تحقق رویاهای جهانگشایانه‌اش، نوع بیان و شیوه‌ی برخوردش با اعراب و بالطبع با دگراندیشان و مردم سرزمین‌های دیگر به کلی تفاوت می‌کند و به همین دلیل هم در قرآن ما عملاً با چند محمد روبرو هستیم. یکی محمدی است که تلاش می‌کند با شیوه‌ای انسانی، عقایدش را پیرامونش بقبولاند و برای این کار بیانش بخصوص در سوره‌های مکی قرآن، تفاوتی اساسی دارد با بخش مدنی سوره‌های قرآن. در واقع بحث جهاد و کشتار دگراندیشان و حمله به ایشان و قتال ایشان و به بردگی بردن خانواده‌هاشان و غنیمت گرفتن اموال و خانواده‌های کسانی که محمد آنان را دشمن خویش و مانع تحقق حکومت اسلامی‌اش می‌داند، از مدینه و با تغییر کیفی توان و قدرت استراتژیکی او آغاز می‌شود. در قرآن دو گونه الله و دو گونه محمد قابل رویت است. و به همین دلیل هم تاسی‌ای که بخشی از مسلمانان ما - مثلاً ملی/مذهبی‌های داخل و خارج ایران - به حرف‌ها و سوره‌های مکی قرآن می‌کنند، اساساً بخش منسوخ قرآن است و بخش ناسخ و نسخ‌کننده‌ی قرآن بخصوص سوره‌ی توبه و سوره‌ی نور است که از سوره‌های انشا شده‌ی سال‌های آخر عمر محمد است.

در آیه‌ی بعد به همین مسلمانانی که ایمان آورده‌اند و در راه الله جهاد کرده‌اند: «الله به رحمت و خشنودی خود و بهشتی که در آن نعمت‌های جاویدان باشد، بشارتشان می‌دهد.» (ش 21) و در ادامه: «در آن بهشت جاویدان بمانند؛ زیرا اجر و مزد بزرگ در نزد الله است.» (ش 21) به ذکاوت خاصی نیاز نیست تا بفهمیم که در هزاره‌ی سوم چگونه تروریست‌های اسلامی‌ای از نوع القاعده، چنین مشتاقانه در طلب بهشت جاویدان وعده شده در قرآن محمد، خودشان را به آب و آتش می‌زنند و با انجام عملیات انتحاری، زندگی همه‌ی مردم از همه‌ی سرزمین‌ها را از امنیت تهی می‌سازند!

از سوی دیگر اختلاف انداختن در میان خانواده‌هایی که تا پیش از ظهور اسلام، همراه و همیار هم بوده‌اند، از همین‌جا و در آیه‌ی بعدی آغاز می‌شود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر پدران و برادرانتان دوست دارند که کفر را به جای ایمان برگزینند، آن‌ها را به دوستی مگیرید و هرکس از شما [ایشان را] دوست بدارد، از ستمکاران خواهد بود.» (ش 23)

ایرانیانی که اندکی از بهار جوانی فاصله گرفته‌اند، افاضات سید روح‌الله خمینی را در همین راستا و تفرقه انداختن بین خانواده‌ها را خود به چشم دیده و

خیلی‌ها هم داغ این فاصله‌گذاری را کشیده‌اند. همان دورانی که امثال محمدی گیلانی قاضی القضاات حکومت اسلامی، پسرانش را فدیه‌ی استحکام پایه‌های قدرت رهبر عقیدتی‌اش شخص سید روح‌الله خمینی می‌کرد. شیرینی خوردن مادران بیچاره‌ای که فرزندان‌شان را به جلادان حکومت اسلامی لو می‌دادند - هم - از آن داستان‌های غم‌انگیزی است که این تفرقه‌افکنی‌های اسلامی را بر مبنای همین آیه‌های قرآنی، بین مردم مسلمان ایران نهادینه کرده است!

در آیه‌ی بعدی تأکیدی اساسی بر شیوه‌ی اصلی مسلمان ماندن مدعیان مسلمانی است: «بگو: اگر پدران‌تان و فرزندان‌تان و برادرانتان و زنان‌تان و خویشاوندانتان و اموالی که اندوخته‌اید، و تجارتی که از کسادی آن بیم دارید و خانه‌هایی که به آن دلخوش هستید، برای شما از الله و پیامبرش و جهاد کردن در راه او، دوست داشتنی‌تر است، منتظر باشید تا الله فرمان خویش بیاورد و الله نافرمانان را هدایت نخواهد کرد.» (ش 24)

در واقع این آیه اتمام حجتی است برای مسلمانانی که می‌خواهند مسلمان باشند ولی جنگ نمی‌خواهند. خانواده‌شان را وست دارند. خانه‌ای ساخته‌اند و در کنار خانواده‌شان زندگی آرامی را می‌گذرانند. چنین مسلمانانی اساساً از هدایت شدگان نیستند. یعنی مسلمانان باید همیشه سرباز باشند. سلاح بر دوش و در حال جنگ و هیچ آرام و قراری برای مسلمانان از سوی محمد و الله پذیرفته نیست. باید که همگی لباس رزم بپوشند و همه‌ی کار و زندگی‌شان را تنها در جنگ و جهاد و مبارزه و کشتار و قتل و... خلاصه کنند. اینان تنها مسلمانانی هستند که در سال‌های آخر عمر محمد از سوی او مسلمان تلقی می‌شوند. بقیه‌ی مسلمانان از هدایت یافتگان نیستند و اصلاً مسلمان به حساب نمی‌آیند. در چند آیه قبل هم دیدیم که به ایشان آتش جهنمی که در آن جاویدان خواهند ماند، وعده داده شده است.

در آیه‌ی شماره‌ی 28 می‌خوانیم که: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مشرکان [دگراندیشان] نجس هستند و از سال بعد نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند و اگر از بینوایی می‌ترسید، الله اگر بخواهد به فضل خویش بی‌نیازتان می‌کند...» داستان ترس از بینوایی هم مربوط می‌شود به بازار مکاره‌ای که اطراف مکه برقرار بوده و همه طیف اعراب با هر عقیده‌ای برای تجارت و سیاحت به این مکان می‌آمده‌اند و حال که محمد امکان یافته است، منطقه را قرق کرده، همه‌ی دیگران را از ورود به این منطقه‌ی محرّمه ممنوع اعلام می‌کند و مسلمانان هم نباید بترسند و نگرانی‌ای برای کسادی بازارهای تجارت‌شان داشته باشند.

و آیه‌ی 29: «یا کسانی از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و چیزهایی را که الله و پیامبرش حرام کرده‌اند، بر خود حرام نمی‌کنند، و

دین حق را نمی پذیرند، جنگ و قتال کنید، تا آنگاه که به دست خود در عین مذلت جزیه بدهند.» و این جا هم آپارتاید دینی و فرق گذاشتن بین انسان ها تنها به دلیل نپذیرفتن این عقیده‌ی تازه، ذلتی را بر دگراندیشان و شکست خوردگان در این جنگ عقیدتی را تحمیل می‌کند که همچنان و تا همین الان هم تاریخ جهان را به حمام خون بدل ساخته است.

در آیه‌ی شماره‌ی 35 هم انواع دیگر شکنجه‌های خداوندی را به دگراندیشان و کسانی که تسلیم محمد نشده‌اند [مسلمان نشده‌اند] وعده می‌دهد: «روزی که در آتش جهنم گذاخته شوند و پیشانی و پهلو و پشتشان را با آن داغ کنند. این است آن چیزی که برای خود اندوخته بودید. حال طعم اندوخته‌ی خویش را بچشید.» آنانی که زندان‌های حکومت اسلامی را به دلیل دگراندیشی و کمی زاویه داشتن در نوع همان باورهای اسلامی تجربه کرده‌اند، اعمال این شیوه‌های قرآنی را به خوبی با تن و بدن تریشان حس کرده‌اند.

بله دوستان این است دینی که جهان را 1400 سال است به آتش کشیده است. تنها دینی که بر اساس مرگ و کشتار و جهاد و حذف دگراندیشان امکان پا گرفتن دارد. تجربه‌ی آغاز هزاره‌ی سوم هم همین است.